

فلسفہ
کی یرکگور

سوزان لی اندرسن

ترجمہ
خشایار دیہیمی

فرہنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تہران-۱۳۹۷

فهرست

پیشگفتار مجموعه / هفت

یادداشت مترجم / ۱

۱. زندگی کی یرگگور / ۳

۲. فلسفه کی یرگگور / ۳۳

۳. مضامین اصلی در فلسفه کی یرگگور / ۴۷

۴. اهمیت فلسفه کی یرگگور و دل‌نگرانی‌ها نسبت به آن / ۱۰۹

کتاب‌شناسی / ۱۲۱

نمایه / ۱۲۳

پیشگفتار مجموعه

نام مجموعه حاضر در اصل *Wadsworth Philosophers Series* است و سرویراستار آن دنیل کولاک (Daniel Kolak). هدف مجموعه آشنا کردن خوانندگان با مهم‌ترین فیلسوفان و مسائل فلسفی از آغاز تا به امروز است و مهم‌تر و فراتر از آن ترغیب خوانندگان به تفکر فلسفی و درگیر شدن با مسائل فلسفی. به عبارت دیگر، این کتاب‌ها می‌خواهند شوق خواندن، فکر کردن، و آموختن را برانگیزند و هراسی را که خوانندگان معمولاً از «فلسفه» دارند برطرف کنند. با خواندن این کتاب‌ها شما فیلسوف یا متخصص فلسفه نخواهید شد، اما اگر خودتان را درگیر بحث‌های این کتاب‌ها کنید، قطعاً درخواهید یافت که «فلسفه» آن‌گونه که تاکنون به ما القا شده است، امری انتزاعی و تجریدی نیست که فقط به کار پرابهت کردن کلام و مرعوب کردن مخاطبان بیاید، بلکه دانشی است که به کار زندگی و پاسخ دادن به اساسی‌ترین سؤالات بشری می‌آید و نگاه ما را به مسائل ازلی و ابدی «وضع بشری»، از زندگی روزمره گرفته تا مسائل اجتماعی و سیاسی و روان‌شناختی، غنی‌تر و عمیق‌تر می‌کند.

کتاب‌های این مجموعه به‌زبانی ساده نوشته شده‌اند و اصطلاحات فنی دشوار در آنها بسیار اندک و در حد ضروری است و همین اندک هم، هر جا ضرورتاً به کار رفته، با توضیحی قابل فهم برای همگان همراه شده است. بنابراین خواندن کتاب‌های این مجموعه نیازی به اطلاعات خاص قبلی و آشنایی با فلسفه ندارد. اما این بدان معنا نیست که رسیدن به عمق مطلب و درگیر شدن در بحث‌ها به صورت فعال، و نه انفعالی، نیازمند جدّ و جهدی از سوی خواننده نیست، به عکس، این کتاب‌ها فقط زمانی می‌توانند سودمند باشند که خواننده هم تلاش لازم را به خرج دهد.

این مجموعه با نگاه «تحلیلی» نوشته شده است و حتی آثار فیلسوفان غیرتحلیلی یا آثار کسانی که به فیلسوف بودن شهره نیستند با نگاه تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است. نویسندگان کتاب‌ها البته نظر خاص خودشان و تفسیر خاص خودشان را ارائه کرده‌اند که طبیعتاً کلام آخر و یگانه تفسیر ممکن نیست. این نکته را خواننده باید در نظر داشته باشد. حتی مترجمان کتاب‌ها هم با همه تفسیرهای عرضه‌شده در کتاب‌ها موافقت نداشته‌اند.

در ترجمه‌ها سعی شده است همان سادگی و روانی که در کتاب‌های اصل هست محفوظ بماند و دشواری بیشتری برای خواننده فارسی‌زبان پیش نیآورد. امید آنکه این مجموعه پاسخگوی نیاز طالبانش باشد و به هدفش که تقویت پایه‌های دانش و فرهنگ عمومی است برسد.

یادداشت مترجم

بخش‌هایی که از ترس ولرز در این کتاب نقل شده‌اند، عمدتاً برگرفته از ترجمه عبدالکریم رشیدیان هستند، با اندک دخل و تصرفی بنا به ضرورت و اقتضای متن. امیدوارم این کتاب انگیزه‌ای به خوانندگان بدهد که به سراغ آن کتاب مهمّ با ترجمه بسیار خوب آقای رشیدیان بروند.

عبارات نقل‌شده از نیچه نیز برگرفته از ترجمه‌های داریوش آشوری هستند، باز با اندک دخل و تصرفی بنا به ضرورت و اقتضای متن.

ترجمه این کتاب را تعدادی از دوستان خواندند و نظرهای مفیدی دادند که از ایشان سپاسگزارم. اما پیشنهادهای آقای کسایی‌پور برای اصلاح متن را به‌واقع باید ویرایش متن خواند. با سپاس ویژه از ایشان.

خشایار دیهیمی

زندگی کی یرکگور

همه زندگی من یک لطیفه تلخ است برای آگاهانیدن مردم.

(یادداشت‌های روزانه، ۱۸۴۸)

سورن کی یرکگور در پنجم ماه مه ۱۸۱۳ در کپنهاگ دانمارک به دنیا آمد. او هفتمین و آخرین فرزند میسائل پدرسن کی یرکگور^۱ و دومین همسر او، آنه سورنسداتر لوند کی یرکگور^۲ بود. از منظر بیرونی، زندگی کی یرکگور یک زندگی تقریباً بی حادثه بود. جز چهار سفر به برلین، سفر کوتاهی از راه تنگه به سوئد، و سفری زیارتی به منطقه روستایی محل تولد پدرش، همه زندگی کوتاه چهل و دو ساله اش را در کپنهاگ گذراند. جوانی کردنش فقط محدود به دوره دانشجویی اش، پیش از مذهبی شدن، بود. عاشق رگینه اولسن^۳ شد، با او نامزد کرد، و بعد نامزدی و رابطه اش را با او به دلیلی توضیح ناپذیر به هم زد. با آنکه به این قصد تحصیل کرده بود که کشیشی لوتری

1. Michael Pedersen Kierkegaard
2. Ane Sørensdatter Lund Kierkegaard
3. Regine Olsen

شود، در نهایت به نویسنده‌گی و زندگی در انزوا و دور از اجتماع روی آورد و فقط به قصد پیاده‌روی و کالسکه‌سواری از خانه خارج می‌شد. او البته خودش را درگیر دو جدل عمومی کرد: نخست به نازل بودن روزنامه فکاھی عامه‌پسند کپنهاگ، دزد دریایی، اعتراض کرد، که روزنامه هم در عوض کاریکاتوری بی‌رحمانه از او پرداخت، و دوم، به کلیسای لوتری دانمارک حمله برد. کی‌یرکگور در یازدهم نوامبر ۱۸۵۵ درگذشت، بی‌آنکه اجازه دهد کشیشی آیین‌های مذهبی دم مرگ را برایش انجام دهد.

اما زندگی درونی کی‌یرکگور بس پرغوغا بود و فلسفه‌اش، هم به این غوغای درون دامن می‌زد هم از آن تأثیر می‌پذیرفت. یک اصل اساسی در فلسفه او این بود که از رفتار بیرونی آدم‌ها نمی‌توانی قضاوتی درباره‌شان بکنی؛ آنچه در هر آدمی واقعاً مهم است آن چیزی نیست که همه می‌توانند از بیرون ببینند.

... زندگی درونی کی‌یرکگور یکی از شورانگیزترین زندگی‌ها بود، و دلیلش عمق و قدرت «تأملاتش» بود. هرچه در روح او رخ می‌داد، حتی چیزهایی که شاید به نظر دیگران پیش‌پاافتاده بیاید و هرچه زودتر به دست فراموشی‌اش بسپارند، در او قوت می‌گرفت، ابعاد وحشتناکی پیدا می‌کرد، و اندیشه‌اش در آن نفوذ می‌کرد تا آنکه سرانجام از دلش غنی‌ترین گنج‌های شاعرانه و فلسفی بیرون می‌آمد... او... یک فرد بود، فردی بسیار باقریحه اما وحشتناک «تنها»، که نه با نیروهای بیرونی، که با خودش — و با خدا — می‌جنگید.^۱

1. Robert Bretall, *A Kierkegaard Anthology*, Princeton University Press, Princeton, N. J., 1973, p. 1.

فهم زندگی کی یرکگور را باید از پدرش آغاز کنیم که سخت بر این پسرش تأثیر گذاشت. میسائل پدرسن کی یرکگور (۱۷۵۶-۱۸۳۸) در خانواده فقیری در یوتلاند^۱ به دنیا آمد. یوتلاند یکی از دلگیرترین نواحی دانمارک است. او کودکی اش را در آنجا به چوپانی گذراند. وقتی یازده ساله بود او را به کپنهاگ فرستادند تا نزد یکی از بستگان مرفهشان کارآموزی کند. آنان ترتیبی دادند تا او آموزشی دینی از نوع روستایی اش (خودشان هم تازه از یوتلاند آمده بودند) ببیند. در این نوع آموزش دینی یک جور ضدیت پنهان با روحانیون وجود داشت که عمیقاً در تمام زندگی او تأثیر گذاشت و او متقابلاً این تأثیر را به فرزندانش منتقل کرد.

رفتن به کپنهاگ مسیر زندگی میسائل پدرسن کی یرکگور را به کلی عوض کرد. او کارآموزی بسیار مستعد و بلندپرواز بود، و شرایط اقتصادی کپنهاگ هم در آن زمان فوق العاده مساعد بود. مرد جوان در اندک زمانی کسب و کار مستقلش را در فروش قماش به راه انداخت و سودش را عاقلانه سرمایه گذاری کرد. در سی سالگی، این چوپان سابق، دیگر مردی حسابی ثروتمند بود؛ اما ریشه های روستایی اش در درون او با محیط شهری تازه اش سخت در کشمکش بود. در ضمن شهرت داشت که آدمی عمیقاً مالیخولیایی است.

دو نظریه درباره منشأ این مالیخولیای او وجود دارد. برخی زندگینامه نویسان معتقدند ریشه این مالیخولیا به ناسزاگویی او به خدا در دوران کودکی برمی گردد. طبق این نظریه، این کفرگویی دوران کودکی در تمام زندگی او را آزار می داد و فکر می کرد موفقیتش در زندگی گواهی است بر اینکه خدا می خواهد او را به مسخره بگیرد.

اما زندگینامه‌نویسان دیگری مدعی هستند که ریشه مالیخولیای او در احساس گناهی بود که از باردار کردن خدمتکار خانه‌اش، آنه سورنسداتر لوند، حدود یک سال پس از مرگ همسر اولش، به او دست داده بود. او بلافاصله با این خدمتکار روستایی ازدواج کرد که هر هفت فرزند او را برایش به دنیا آورد.

به هر روی، در همین دوره ازدواج دوّم، کسب و کارش را به دست معتمدانش سپرد و خودش خانه‌نشین شد تا به تأمل درباره گناهانش بپردازد. اما در هر حال علاقه‌اش به کسب و کار و تیزهوشی مالی‌اش به کلی از دست نرفت. شانزده سال بعد، بیشتر سرمایه‌اش را تبدیل به اوراق قرضه ضمانت‌دار قابل تبدیل به طلا کرد و توانست در دوره ورشکستگی مصیبت‌بار کشور در ۱۸۱۳، همان سال تولد سورن کی یرکگور، نه تنها ثروتش را حفظ کند، بلکه در قیاس با دیگران حتی آن را افزایش دهد.

سورن، کودکی نحیف و اندکی معلول، بیشتر اوقاتش را نزد پدر سختگیر و خودمحورش می‌گذراند که تعالیم دینی زیاده‌ازحدی به خورد خانواده‌اش می‌داد. این پدر نوعی سرسپردگی دینی عاطفی و اضطراب‌آلود را در وجود کی یرکگور جایگیر کرد. در ضمن با نمایش دادن دائمی داستان‌ها و صحنه‌های تئاتری قدرت تخیل را در سورن بیدار کرد. پدر نوکیسه، سورن را در ۱۸۲۱ به بهترین مدرسه ابتدایی کپنهاگ فرستاد؛ اما در عین حال، به دلیل تربیت روستایی‌اش، پسرش را از نظر مالی همیشه در مضیقه نگه می‌داشت. لباس‌های بی‌ریخت سورن او را در میان هم‌دوره‌ای‌های اشراف‌زاده‌اش انگشت‌نما می‌کرد. سورن دانش‌آموزی درخشان اما نامرتّب بود که تیزهوشی و شوخ‌طبعی‌اش او را شاخص می‌کرد. یکی از هم‌کلاسی‌های او بعدها رابطه او را با هم‌کلاسی‌ها و معلمان‌ش چنین توصیف کرد:

س. ک. را بچه‌ها آدم تیز و شوخی می‌دانستند که نزاع با او خطرناک بود، چون بلد بود چطور حریفش را در چشم دیگران مضحک و احمق بنمایاند. درضمن، همکلاسی‌ها او را پسری خوب، دیندار، و بااخلاق می‌دانستند و از این بابت او را مسخره هم نمی‌کردند... هیچ‌یک از ما تردید نداشت که او روزی از معارضان بزرگ زمانه‌اش خواهد شد. به‌نظر خیلی محتاط و محافظه‌کار می‌آمد... معلّم‌ها عموماً می‌گفتند س. ک. استعدادی استثنایی دارد، اما همیشه هم از او راضی نبودند. فکر می‌کردند پشتکار لازم را ندارد و رفتارش با آنها بعضاً گستاخانه بود. یک‌بار مرحوم ل. ک. مولر، معلم عبری ما، با تندی و پرخاش او را شماتت کرد، و وقتی س. ک. زد زیر خنده و بلندبلند خندید، مولر، که با خانواده‌ او هم آشنا بود، دگمه‌های کتش را انداخت و با خشم زیاد فریاد زد، «یا تو می‌روی، یا من باید بروم.» س. ک. لحظه‌ای درنگ کرد و بعد گفت: «خُب، فکر می‌کنم بهتر است من بروم.» و بعد از کلاس بیرون رفت.^۱

کی یرگگور، در ۱۸۳۰، در هفده سالگی، به دانشگاه کپنهاگ رفت و بنا به خواست پدرش، و درست مثل برادرش، پتر کریستیان^۲، در رشته‌ی الاهیات ثبت‌نام کرد؛ اما بیشتر اوقاتش را صرف خواندن ادبیات و فلسفه می‌کرد. در دانشگاه با نظام هگلی آشنا شد و سخت علیه آن شورید. نظام هگلی، که جایی برای فرد در نظر نمی‌گرفت، نمی‌توانست آنچه را که کی یرگگور به‌دنبالش بود تأمین کند – «حقیقتی... که برای من حقیقت باشد... اندیشه‌ای که بتوانم به‌خاطرش زندگی کنم و بمیرم.»^۳ مذهب لوتری آن روزگار دانمارک هم

1. Peter Engel Lind, letter to H. P. Barfid, September 6, 1869, in *Encounters with Kierkegaard, A Life Seen by His Contemporaries*, edited by Bruce H. Kirmmse, Princeton University Press, Princeton, N. J., 1996, p. 11.

2. Peter Christian

3. Kierkegaard's *Journal*, 1835, quoted in Bretall, *Op.Cit.*, p. 5.